۱| کاغذ و قلم در آسایشگاه

دیروز بود که اطاقم را جدا کردند، آیا همان‌طوری که **ناظِم وَعده داد** من حالا **به کُلّی مُعالِجه** شده‌ام و هفتهٔ دیگر آزاد خواهم شد؟ آیا **ناخوش** بوده‌ام؟

یک سال است، در تمامِ این مدّت هر چه **اِلتِماس می‌کردم** کاغذ و **قَلَم** می‌خواستم به من نمی‌دادند. همیشه پیش خودم **گُمان می‌کردم** هر ساعتی که قلم و کاغذ به دستم بیفتد چقدر چیزها که خواهم نوشت...

ولی دیروز بدونِ اینکه خواسته باشم کاغذ و قلم را برایم آوردند. چیزی که آن‌قدر آرزو می‌کردم، چیزی که آن‌قدر **اِنتِظارش را داشتم**...! امّا **چه فایده** – از دیروز تا حالا هر چه فِکر می‌کنم چیزی ندارم که بنویسم.

مثلِ این است که کسی دستِ مَرا می‌گیرد یا **بازویم بی‌حِس می‌شود**. حالا که دِقّت می‌کنم **مابینِ** خط‌های **دَرهَم و بَرهَمی** که روی کاغذ کشیده‌ام تنها چیزی که خوانده می‌شود این است: «سه **قَطره** خون.»

آسمان **لاجِوَردی**، باغچه سبز و گل‌های روی **تَپّه** باز شده. **نَسیمِ** آرامی بوی گل‌ها را تا اینجا می‌آورد. ولی چه فایده؟ من دیگر از چیزی نمی‌توانم **کیف بکنم**، همهٔ اینها برای شاعرها و بچّه‌ها و کسانی که تا آخر عُمرِشان بچّه می‌مانند خوب است.

یک سال است که اینجا هستم، شب‌ها تا صبح از صدای گربه بیدارم، این **ناله**‌های ترسناک، این **حَنجَرهٔ خَراشیده** که **جانم را به لب رسانیده**، صبح هم هنوز چشممان باز نشده که **اَنژکسیونِ بی‌کِردار**...!

ناظِم: سرپَرَست	Supervisor
وَعده دادن: قول دادن	To promise
به کُلّی: کاملاً	Completely, Entirely
مُعالِجه: دَرمان	Cure, Treatment
ناخوش: بیمار	Diseased, Patient
اِلتِماس کردن	To beg, To plead
قَلَم: مداد یا خودکار	Pen
گُمان کردن: خیال کردن	To suppose
اِنتِظار داشتن	To expect
چه فایده: که چی	What's the point
بازو	Arm
بی‌حِس شدن: کِرِخت شدن	To become numb
مابین: بین، میان	Between
دَرهَم و بَرهَم: آشُفته، پَریشان	Messy, Chaotic
قَطره: چکّه	Drop
لاجِوَردی: آبیِ تیره	Azure
تَپّه	Hill, Mound
نَسیم: بادِ ملایم	Breeze, Gentle wind
کِیف کردن: لِذّت بردن	To enjoy
ناله: زاری	Moan, Wail, Groan
حَنجَره: گلو	Larynx, Throat
خَراشیده: (در موردِ صدا) خَشِن	Scratched, Raspy, Hoarse
جان به لب رساندن	To drive someone to the end of their tether
اَنژکسیون: تَزریق، آمپول	Injection
بی‌کِردار: لعنَتی	Wicked, Damned

چه روزهای دراز و ساعت‌های ترسناکی که اینجا **گُذَرانیده‌ام**، با پیراهن و شلوارِ زرد روزهای تابستان در زیرزمین دورِ هم جمع می‌شویم و در زمستان کنارِ باغچه جلو آفتاب می‌نشینیم. یک سال است که میانِ این مردمان **عَجیب و غَریب** زندگی می‌کنم. هیچ **وَجه اِشتِراکی** بین ما نیست؛ من **از زمین تا آسمان با آنها فَرق دارم** - ولی ناله‌ها، سکوت‌ها، **فُحش‌ها**، گریه‌ها و خنده‌های این آدم‌ها همیشه خوابِ مَرا پُر از **کابوس** خواهد کرد.

هنوز یک ساعت دیگر مانده تا شاممان را بخوریم، از همان **خوراک‌های چاپی**: آشِ ماست، **شیربرنج**، **چِلو**، نان و پنیر، آن هم **به قَدرِ بخور و نمیر**.

حسن همهٔ آرزویش این است یک **دیگِ اِشکنه** را با چهار تا **نانِ سنگک** بخورد، وقتِ **مُرَخّصی** او که برسد **عَوَضِ** کاغذ و قلم باید برایش دیگِ اشکنه بیاورند.

او هم یکی از آدم‌های **خوشبَخت** اینجاست، با آن قدِ کوتاه، خندهٔ احمقانه، گردنِ **کُلُفت**، سرِ **طاس** و دست‌های **پینه بسته** برای **ناوه‌کِشی آفَریده شده**،

همهٔ **ذَرّاتِ** تنش **گُواهی می‌دهند** و آن نگاهِ احمقانهٔ او هم **جار می‌زند** که برای ناوه‌کِشی آفریده شده. اگر محمّدعلی آنجا سرِ ناهار و شام نمی‌ایستاد حسن همهٔ **ماها را به خدا رسانیده بود**، ولی خودِ محمّدعلی هم مثلِ مردمانِ این دنیاست، چون اینجا را هرچه می‌خواهند بگویند ولی یک دنیای دیگرست **وَرای** دنیای مردمانِ معمولی.

گُذَراندن	To spent time
عَجیب و غَریب	Bizarre, Weird
وَجه اِشتِراک: نقطهٔ شباهَت	Common ground
از زمین تا آسمان فَرق داشتن	To be completely different
فُحش: دُشنام	Curse, Insult
کابوس: خوابِ بد	Nightmare
خوراک: غَذا	Meal
خوراک‌های چاپی: غذاهای همیشگی	Routine meals (lit. "printed" foods)
شیربرنج	Rice pudding
چِلو	Plain cooked rice
به قَدرِ: به اندازهٔ	As much as
بخور و نمیر: فقط برای زنده ماندن	Just enough to survive
دیگ: قابلَمهٔ بزرگ	Large pot
اِشکنه: نوعی غذای سُنّتی و سادهٔ ایرانی	A traditional Iranian soup
نانِ سنگک: نوعی نانِ سُنّتی ایرانی	Traditional Persian flatbread
مُرَخّصی	Discharge, Leave
عَوَض: به جایِ	Instead of
خوشبَخت: سَعادتمَند	Fortunate, Lucky
کُلُفت	Thick
طاس: کَچَل	Bald
پینه بسته: زِبر و خَشِن شده (بر اَثَرِ کارِ زیاد)	Calloused
ناوه‌کِشی: حَمّالیِ مَصالحِ ساختمانی	Carrying mortar or heavy loads
آفَریده شده: خَلق شده	Created, Born for
ذَرّات: (جمع ذَرّه)	Particles
گُواهی دادن: شَهادَت دادن	To testify
جار زدن: فریاد زدن	To shout out, To proclaim loudly
به خدا رسانیدن: کُشتن	To kill (lit. To send to God)
وَرا	Beyond